

متن پرسش

سلام علیکم حاج آقا بنده و یکی از دوستان در کنار دروس رسمی حوزه، بدایه و نهاییه حضرت علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه را با شرح آقای فیاضی خواندیم. جلد ۸ و نه اسفار را هم با شرح شما خواندیم و با یکدیگر مباحثه کردیم. حاج آقا ما با بررسی‌هایی که کرده بودیم به این نتیجه رسیدیم که باید به طور مفصل اسفار را بخوانیم. اما اخیراً یک سی دی به نام نقد کتاب سلوک به دستمون رسید. ما به نقدهایی که در این سی دی مطرح شده بود، خیلی کاری نداشتیم، و سؤال و مشکلی که الان برای ما پیش اومده در مورد مباحثی است که در مورد فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه در این سی دی مطرح شده. و این مطالب مطرح شده در سی دی حقیقتاً برای ما شبهه درست کرده. در قسمت سؤالات، بررسی کردیم و دیدیم که انگار شما در مورد این سی دی در سؤالات شماره ۷۳۷۵، ۶۹۲۵، ۴۴۰۳، ۴۴۴۳، جواب برخی از شبهاتی که در این سی دی مطرح شده بود را داده اید. (اگر سؤال دیگری بوده ما ندیدیم.) اما در این سؤالات انگار خیلی شبهات مربوط به فلسفه، جواب داده نشده بود. به شکلی که این شبهات ما را درخوندن فلسفه اسلامی و اسفار و یک کار مطالعاتی جدی در فلسفه دچار تردید کرده. *این آقایان در سی دی ادعاهایی می‌کنند که اگر فلسفه برای دین داری فردی لازم باشد، می‌بینیم که شهدا بدون فلسفه خواندن، به بالاترین مقامات رسیده اند. پس میشه بدون فلسفه سلوک دینی داشت. * وقتی بهشون می‌گیم که منظور خوندن فلسفه خشک و رسمی نیست، بلکه منظورمون داشتن نگاه فلسفی و توحیدی عرفانی به عالمه، جواب می‌دن- تو سی دی این جواب را مطرح کردند- که اگر شهدا بدون خوندن بدایه و نهاییه و اسفار به این نگاه عرفانی و حضوری رسیدن، چرا باید ما برای رسیدن به این نگاه این همه فلسفه بخونیم و روی فلسفه وقت بگذاریم؟ * در مورد تبیین معارف دینی با زبان حکمت متعالیه هم می‌گویند اگر تبلیغ دین به فلسفه لازم باشه، که پیامبر و اهل بیت، فلسفی با مردم حرف نزده اند و دین را تبلیغ نکرده اند * اگر به آنها بگوییم حکمت متعالیه و اصالت وجود فرهنگ فهم روایات است و برای فهم درست روایات لازم است، در جواب ادعا می‌کنند که روایات تفصیل قرآن است و برای فهم روایات باید از خود قرآن کمک گرفت و قرآن هم که بنا به تصریح خودش تبیان لکل شیء است، و تبیان کل شیء، تبیان خودش هم هست. و برای فهم روایات هم اهل بیت به ما دستور دادند که روایات را با کمک قرآن بفهمید. * اگر هم بگوییم که می‌خواهیم با فلسفه تمدن اسلامی را بسازیم، جواب می‌دن که اگر غرب با فلسفه، تمدن درست کرده دلیل نمی‌شه که تمدن اسلامی هم نیاز به فلسفه داشته باشه. و می‌گویند ما نمی‌توانیم با قیاس کردن از تمدن غرب، در مورد تمدن اسلامی نتیجه بگیریم. و یک سری استناد هم از تاریخ تمدن غرب هم

میارن و ادعا می‌کنند که فلسفه در غرب با سایر اجزاء تمدن غرب، همزمان بوده و اصلاً شروع تمدن سازی در غرب با فلسفه نبوده که حالا برای تمدن اسلامی لازم باشه سیر از فلسفه اسلامی شروع بشه. حاج آقا حقیقتاً ما با این حرف‌ها برامون شبهه شده و نمی‌دونیم چه جوابی باید به این شبهات داد و به کمک چه دلیل عقلی میشه حرفاشونو رد کرد. ما تصمیم داشتیم که با استفاده از فلسفه اسلامی، در فضای جنبش نرم افزاری وارد شویم و اصلاً هدف مون از حوزه اومدن همین بود. ولی الان با این حرف‌ها دچار تردید و شبهه شدیم و خیلی برای خوندن فلسفه سرد شدیم. خواهش می‌کنم ما را راهنمایی کنید.

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: در هر حال ما برای اظهار فرهنگ اهل‌البیت «علیهم‌السلام» نیاز به تفکری داریم که اولاً: با عمق بیشتر ما را به آن فرهنگ نزدیک کند و ثانیاً: جواب‌گوی عقل مردمی باشد که باید عقلاً و قلباً نسبت به دین قانع شوند. در این راستا متفکری مثل صدرالمتألهین در گذرگاه تاریخی خاصی متوجه این امر شد، در گذرگاه تدوین عرفان از طریق محی‌الدین بن‌عربی از یک طرف و ظهور فرهنگ حسّی غرب از طرف دیگر، به تدوین دستگاه فکری دقیقی دست زد که انسان هم می‌تواند به روش عقلی با عرفان آشنا شود و با همان روش عقلی از فضای حسّی غرب آزاد گردد مثل کاری که حضرت امام «رضوان‌الله تعالی‌علیه» انجام دادند که ما را از یک طرف از فضای فرهنگ غرب آزاد نمودند و از طرف دیگر متوجه فرهنگ اهل‌البیت «علیهم‌السلام» کردند. بنابراین در حکمت متعالیه اصلاً بحث فلسفه‌ی صرف نیست بلکه بحث تفکری است که ما امروز برای سلوک خود از یک طرف و برای عبور از فرهنگ حسّی غرب از طرف دیگر به آن نیاز داریم. از طرفی آن‌هایی که می‌فرمایند برای تبیین دین نیاز به تفکری مثل حکمت متعالیه نداریم، آیا متوجه نیستند عموم آن‌هایی که در میدان تبیین دین در صحنه هستند امثال علامه طباطبایی و شهید مطهری و حضرت امام، همه دستی در حکمت متعالیه دارند؟ این‌که می‌گویید خود قرآن باید خود را تبیین کند، مگر خود قرآن نفرموده در من تدبّر کنید؟ آیا مگر حکمت متعالیه چیزی جز حاصل تدبّر در قرآن توسط یک عالم و دانشمند اسلامی است؟ بنده تعجب می‌کنم که می‌فرمایید یک تمدن بدون تفکر فلسفی امکان حضور و ظهور در تاریخ دارد! گویا بین یک دهکده‌ی دورافتاده با یک تمدن که باید در تمام جوانب سازمان‌های اجتماعی حرف داشته باشد، خلط شده! مگر با گرایش‌های فرانسیس بیکن تمدن غرب شکل می‌گرفت اگر فلسفه‌ی دکارت به میدان نمی‌آمد؟ با این‌همه عنایت داشته باشید تاریخی با رویکرد توحیدی شروع شده و در طرح توحید در دنیای جدید ما نیاز به زبانی داریم که تفکر توحیدی ما را در همه‌ی ابعادش ظهور دهد تا از تاریخ توحیدی امروزمان بیرون نباشیم، آیا راهی جز حکمت متعالیه و عرفان محی‌الدین را از یک طرف و شخصیت اشراقی حضرت روح‌الله «رضوان‌الله تعالی‌علیه» را از طرف دیگر در مقابل خود داریم. شهدای ما اتفاقاً با اشارات توحیدی حضرت امام که حاصل تمحض ایشان در حکمت متعالیه و عرفان محی‌الدین بود به صحنه آمدند. آیا طلبه‌ای که می‌خواهد جامعه را به سوی تمدن اسلامی هدایت کند

و در این راستا باید توحیدی آنچنان روشن را مدّ نظرها قرار دهد که امروز ما در مقابل ظلمات غرب نیاز داریم؛ خداوند راهی بهتر از سلوک حضرت امام در فکر و عمل برای ما تقدیر کرده؟ آیا نسبت سلوکی و عرفانی عرفایی مثل مرحوم حسینقلی همدانی و ملا احمد کربلایی و قاضی طباطبایی را با حکمت متعالیه می‌توان نادیده گرفت؟ بنده بحمدالله سعی کردم در تنظیم چهار جلسه بحثی که در مدرسه‌ی معصومیه‌ی قم داشتم، نکاتی را در تبیین این موضوع عرض کنم که جزوهای آن فعلاً در دست تکمیل است. إن شاء الله جواب بعضی از سؤالات عزیزان در آن خواهد بود. موفق باشید